

جوان، آزادي و عوامل تحديد کننده آن

يکي از تمايلات سوزاني که با فرا رسيدن دوران شباب به شدت و نيرومندی در نهاد جوانان بيدار مي‌شود و آنان را مجذوب و دلباخته خود مي‌سازد، خواهش آزادي و حریت است. ولي نه آزادي معتدل و معقول بلکه آزادي تند و افراطي. جوان به طبع جواني، آزادي بي‌قيد و شرط مي‌خواهد. در نظر جوان، سخن از عقل و منطق، از قانون و مقررات و از مصلحت و اندازه‌گيري بسي نامطلوب و بي‌ارح است. چيزي که مورد علاقه جوان است و با شور و شوق از پي آن مي‌رود ارضاي آزاد غرايز و کامراني مطلق در نيل به خواهش‌هاي نفساني است و اين مقصود تنها در آزادي نامحدود و بي‌حساب، قابل اجرا است. لذا گفته‌اند جواني دوران تندروي و ميانسالي دوران اعتدال و پيري دوران محافظه‌کاري است.

۱- آزادي از بزرگترين نعمت‌هاي زندگي و از گرانبهاترين سرمايه‌هاي سعادت مادي و معنوي انسان است. خواهش آزادي و حریت با سرشت بشر آميخته شده و از مطبوع‌ترين و گواراترين تمايلات طبيعي آدمي است.

در شرايط آزاد، عقل مي‌تواند به درستي فکر کند و به قدر توانايي خود به درك حقايق نایل گردد. در پرتو آزادي، بشر قادر است استعدادهاي مادي و معنوي خويش را به فعلیت بياورد و در نتیجه به کمال لايق خود برسد. در محيط آزاد ممکن است تمام خواهش‌هاي غريزي و تمايلات طبيعي با اندازه‌گيري صحيح ارضاء شوند و زندگي را مطبوع و دلپذير سازند.

خلاصه تمام افراد بشر از هر ملت و نژاد، شيفته حریت و آزادي هستند و از اسارت و محدوديت رنج مي‌برند و اگر روزي آزاديشان از کف برود تا آنجا که قدرت دارند مجاهده مي‌کنند تا محبوب از دست رفته را بازگردانند.

بايد توجه داشت که در نظر مردان الهي و دانشمندان بشر، آزادي با افراطکاري و لااباليگري فرق دارد. آزادي مایه پيروي و رستگاري و افراطکاري باعث سقوط و تباهي است. آزادي فضاي اخلاقي را احياء مي‌کند و آدمي را به مدارج عاليه انساني مي‌رساند و لااباليگري فضيلت را مي‌کشد و آدمي را از حيوان پست‌تر مي‌سازد. آزادي غرايز طبيعي را در جاي خود به کار مي‌برد و جامعه را خوشبخت و کامروا مي‌کند و لااباليگري غرايز را به تندروي‌هاي نابجا و آدمي را در منجلا بفساد و ناپاكي مي‌افکند. آزادي مایه نظم اجتماعي و سازنده تمدن انساني است و لااباليگري بر هم زننده نظم و آرامش و به وجود آورنده فساد و هرج و مرج است. خلاصه، آزادي مشعل فروزاني است که راه انسانیت را روشن مي‌کند و آدمي را به مسير خوشبختي سوق مي‌دهد و بر عکس تندروي و افراط کاري، آتش مشتعلی است که مي‌تواند ريشه فضيلت را بسوزاند و اساس سعادت را بر باد دهد.

۲- ایام جواني دوران بي‌قراري و تندروي است، دوران شورش و طغيان است. جوان ميل دارد حدود و مقررات اجتماعي را نادیده انگارد و به آداب و رسوم ملي پشت پا بزند و در راه ارضاي تمايلات خويش از آزادي‌هاي تند و بي‌حساب استفاده کند و به هر صورتي که میسر است به هدف‌هاي دروني و خواهش نفساني خود نایل گردد. چه آزادي بر طبق مقررات و قوانين اجتماعي جوايگوي تمنيات جوانان نيست و ارضاي تمايلات غريزي در حدود عقل و مصلحت، آنان را راضي و خشنود نمي‌سازد.

عواطف و احساسات جوانان به طور طبيعي حاد و آتشين است و آزادي‌هايي که بر وفق مصلحت و به موجب مقررات و قوانين اجتماعي مجاز شناخته شده، به نظرشان نارسا و غير وافي است و نمي‌تواند غرايز توفاني آنها را قانع و اشباع نمايد.

به علاوه جوانان که تازه از حقارت دوران کودکی خلاص شده و از وابستگی به بزرگسالان آزاد گشته‌اند می‌خواهند با روش‌های تند و افراطی خویش عکس‌العمل شدیدی در مقابل محدودیت‌های دوران کودکی نشان بدهند و حقارت گذشته خود را با سرعت و شدتی هر چه بیشتر جبران نمایند و این کار در چهار چوب آزادی‌های عقلی و قانونی میسر نیست لذا در بعضی از مواقع از مرزهای آزادی عقلانی و حساب شده تجاوز می‌کنند و به کارهای مضر و ناروا دست می‌زنند.

به علاوه زندگی، میدان مبارزه و صحنه نبرد و کشاکش است. وقتی جوان نو خاسته که سرد و گرم روزگار را ندیده، بر خلاف انتظار به رقابت‌ها و مزاحمت‌های اجتماعی بر می‌خورد و با شکست مواجه می‌شود، رنگ عصیان و طغیان به خود می‌گیرد و برای تسکین خشم خود، به تمام حدود و مقررات پشت‌پا می‌زند و احیانا با کارهای خطرناکی که مرتکب می‌شود مفسد غیر قابل جبرانی به بار می‌آورد.

۲- گرچه اقتضای جوانی آزادی نامحدود و بی‌حساب است و جوانان طبعا مایل به تندروی و افراطند ولی اعمال این تمایل، قطعا به مصلحت آنان نیست. جوانان اگر به زندگی خود علاقه دارند و خواهان خوشبختی و سعادت خویش هستند باید در اعمال غرایز، از زیاده‌روی بپرهیزند و به رغم تمایل خویش با آزادی در حدود مصلحت قانع باشند. باید از خواهش‌های بی‌حساب خویش چشم‌پوشند و تمنیات ناروای خود را سرکوب کنند و گرنه نفس متجاوز و سرکش، آنان را به پرتگاه‌های خطرناک می‌کشد و خوشبختی و سعادت‌شان را تباہ می‌سازد.

قال علي عليه السلام: اقمعوا هذه النفوس فانها تطلقها تنزع بكم الي شر غايه. (۱)

علي عليه السلام فرموده است: این نفوس سرکش را مقهور کنید و از خواهش‌های نادرستشان بازدارید که خودسر و بی‌قیدند. اگر خواسته‌های آنها را پیروی نمایید و به تمنیات نامشروعشان جامه عمل بپوشانید سرانجام شما را در بدترین پرتگاه می‌افکنند.

برای آنکه جوانان بدانند که آزادی بی‌قید و شرط با توجه به موانع طبیعی اساسا غیر ممکن است، برای آنکه متوجه شوند افراط و تندروی در اعمال غرایز با رستگاری و سعادت بشر ناسازگار است و خلاصه برای آنکه واضح شود که تعدیل غرایز و اندازه‌گیری آزادی يك ضرورت اجتناب ناپذیر در زندگی فردی و اجتماعی است، در این بحث به اختصار بعضی از موانع آزادی توضیح داده می‌شود، امید است برای نسل جوان مفید و سودمند باشد.

اولین عاملی که از دوران کودکی تا پایان عمر، آزادی ما را به مقدار قابل ملاحظه‌ای محدود می‌کند و آدمی را وا می‌دارد که از بسیاری از خواهش‌ها و تمایلات خود چشم‌پوشد، موانع طبیعی است.

طفل با طبع آزاد خود میل دارد هر جا که می‌خواهد برود و هر چه را که می‌بیند بردارد و هر چیزی را که مایل است بخورد و از مزاحمت مربی دانای خود خشمگین می‌گردد. ولی وقتی از بلندی پرت می‌شود و آسیب می‌بیند، وقتی دست به آتش می‌زند و می‌سوزد، وقتی خود را به آب می‌افکند و نفسش قطع می‌شود، وقتی که بر اثر غذای نامناسب دچار بیماری شده و از درد و تب اظهار ناراحتی می‌کند و می‌فهمد آن طوری که مایل است آزاد نیست و نمی‌تواند به همه خواسته‌های خود جامه عمل بپوشد. او به هر نسبتی که رشد می‌کند و فهمش افزایش می‌یابد، به محدودیت خود بیشتر پی می‌برد.

دوران کودکی سپری می‌شود، ایام جوانی و سپس دوران پیری فرا می‌رسد ولی قوانین نیرومند طبیعت، همچنان سد راه بسیاری از تمایلات ما است و به احادی اجازه تندروی و آزادی مطلق نمی‌دهد.

بشر ناگزیر است که از مقررات نظام آفرینش اطاعت کند و خواسته‌های خود را با آن منطبق سازد. هر کس به منظور ارضای خواهش‌های نفسانی خویش از مرز قوانین خلقت قدمی فراتر بگذارد و به تصور آزادی بی‌حساب، از اوامر طبیعت سرپیچی نماید قطعاً با کیفر اجتناب ناپذیرش مواجه می‌گردد و به نسبت تخلفش مجازات خواهد شد.

دومین عاملی که آزادی آدمی را محدود می‌کند و جوانان را از اعمال پاره‌ای از تمایلاتشان باز می‌دارد ناسازگاری و تضادی است که بین بعضی از غرایز و خواهش‌های نفسانی وجود دارد به طوری که ارضای کامل یکی از تمایلات جز با سرکوب کردن تمایل دیگر میسر نیست. برای توضیح مطلب، تمایل عز اجتماعی و علاقه به ثروت را که دو خواهش طبیعی است مورد مقایسه و سنجش قرار می‌دهیم.

بشر از یک طرف خواستار عز اجتماعی و تکریم عمومی است و خواهش احترام و محبوبیت که از شاخه‌های غریزه حب ذات است به طور طبیعی در نهاد تمام مردم وجود دارد و برای نیل به آن در کمال جدیت مجاهده و کوشش می‌نماید.

ارضای این تمایل عالی انسانی و جلب احترام عمومی تنها برای کسانی میسر است که خود صاحب علو همت و عزت نفس باشند. آنان که اسیر زبونی و فرومایگی هستند نه تنها به عز اجتماعی نیل نمی‌شوند بلکه باهمان خوی ناپسند، موجبات ذلت و خواری خود را فراهم می‌آورند.

از طرف دیگر بشر دارای غریزه تملک و علاقه‌مند به جمع‌آوری مال و ثروت است و از ارضای این تمایل خشنود می‌گردد. جالب آنکه احساس مال دوستی در باطن آدمی به قدری وسیع و پر دامنه است که اگر یک فرد، معادل صد برابر احتیاجات زندگی تمام عمر خود ثروت جمع‌آوری کند قانع نمی‌شود و با حرص و ولع در این فکر است که مال بیشتری به دست آورد و براندوخته‌های خویش بیفزاید.

اگر کسی در ارضای غریزه تملک و اعمال خواهش مال دوستی، جانب عقل و مصلحت را مراعات کند و راه اعتدال را در پیش گیرد، اگر تمایل نفسانی خود را تعدیل نماید و هدف خویش را از کسب مال، اداره زندگی شرافتمندانه و تأمین معاش قرار دهد، او می‌تواند همزمان با کسب ثروت، تمایل عز و شرف اجتماعی خود را نیز ارضاء کند و عمری را با آرامش فکر بگذراند.

کسی که در اعمال تمایل ثروت و مال دوستی به موازین عقل و مصلحت توجه نمی‌نماید و با آزادی بی‌قید و شرط از تمنیات نامحدود خویش پیروی می‌کند، کسی که اسیر حرص و طمع می‌گردد و تمام نیروی خود را در گردآوری مال به کار می‌اندازد عملاً تمایل عزت نفس و شرافت اجتماعی خود را لگد کوب می‌کند زیرا عز اجتماعی و شرافت نفس باپستی و فرومایگی ناسازگار است.

سومین عاملی که آزادی خودسرانه و بی‌حساب ما را محدود می‌کند و افراد را از اعمال پاره‌ای از تمایلاتشان باز می‌دارد لزوم مراعات قوانین و مقرراتی است که به منظور تأمین زندگی اجتماعی و حفظ اساس تمدن وضع شده است.

به بیان واضح‌تر، بشر خواستار ادامه حیات و استفاده از لذایذ زندگی است. بشر علاقه‌مند است که استعدادهای درونی خود را به فعلیت بیاورد و به کمالاتی که شایسته مقام انسان است نیل گردد و خلاصه هر انسانی خواهان خوشبختی و سعادت مادی و معنوی است و این مقصود جز با تشکیل زندگی اجتماعی و جلب همکاری دیگران به دست نمی‌آید.

برقراري تمدن و تنظيم زندگي اجتماعي مستلزم وضع يك سلسله قوانين و مقرراتي است كه حقوق و حدود افراد جامعه را تعيين كند و مردم را از تجاوز به يكدیگر باز دارد و لازمه اجراي چنین مقرراتي، محدود شدن آزادي و سرکوب شدن پاره‌اي از تمايلات غريزي و خواهش‌هاي طبيعي است.

كسي كه برقراري تمدن را در راه نيل به سعادت انساني ضروري مي‌داند، كسي كه براي احراز خوشبختي، به زندگي اجتماعي تن مي‌دهد ناچار بايد مقررات آن را نيز بپذيرد، آزادي خود را محدود كند و غرايز و تمايلات خويش را با توجه به مصلحت‌هاي اجتماعي ارضا نمايد.

ضرورت برقراري تمدن و لزوم زندگي اجتماعي نيز ايجاب کرده است كه بشر از آزادي خود استفاده كند و با روش روشن بيني قوانيني را براي محدود كردن تمايلات خويش وضع نمايد تا هر يك از افراد جامعه، حد خود را بشناسد و با توجه به مصلحت‌هاي عمومي با مردم بياميزد و از مزايای حيات بهره‌مند گردد.

به عبارت ديگر بشر براي برقراري آزادي عاقلانه و نيل به سعادت انساني از خود سلب آزادي خودسرانه کرده و با وضع قوانين، خويشتن را محدود کرده است تا همه مردم بتوانند راه زندگي را آزادانه و در كمال آرامش و ايمني به بيمايند و از تجاوز متجاوزين مصون باشند و اين عمل نه تنها با آزاديخواهي بشر منافات ندارد بلکه خود سند آزادي انسان و وسيله استفاده از آزادي است.

مي‌گويند در دنياي كنوني اين جمله زبازد عموم مردم در كشورهاي متمدن است كه «در جامعه هر فردي حق دارد از آزادي به مقداري استفاده كند كه مضر به آزادي ديگران نباشد» اين عبارت کوتاه و جامع، به مردم همه كشورهاي متمدن فهمانده است كه تحديد آزادي فردي و چشم پوشي از اعمال پاره‌اي از خواهش‌هاي نفساني، شرط اساسي استفاده از زندگي اجتماعي است. كسي كه مي‌خواهد از مزايای تمدن بهره مند گردد و در جامعه با مردم زندگاني كند بايد آزادي خود را با آزادي ديگران تطبيق دهد و تمايلات خويش را با توجه به مصلحت‌هاي جامعه اعمال نمايد و اگر از اين دستور سرپيچي كند مورد مواخذه قرار مي‌گيرد و به تناسب تخلفش مجازات مي‌شود.

مدلول اين عبارت، مطلب جديدي نيست كه تصور شود دنياي متمدن امروز به تازگي آن را فهميده و براي حفظ حقوق افراد جامعه و استقرار تمدن عملاً به كار بسته است.

چهارمين عملي كه آزادي بشر را محدود مي‌كند و جوانان را از اعمال پاره‌اي از تمايلات غريزي و شهواتشان باز مي‌دارد، خواهش تعالي روان و نيل به مكارم اخلاق است. كسي كه مي‌خواهد از حریم حيوانيت قديمي فراتر بگذارد و به صفات انساني متصف گردد، كسي كه مي‌خواهد تمايلات عاليه خويش را احيا كند و مدارج كمال انساني را بيمايد و خلاصه كسي كه مي‌خواهد انساني واقعي باشد نه حيوان انسان نما، بايد شهوات نفساني خود را تعديل كند و از ارضاي بي قيد و شرط غرايز خويش كه مستلزم گناه و پليدي است چشم بپوشد زيرا آزادي كامل غرايز و شهوات، با تعالي روان و تكامل روحاني بشر ناسازگار است. در نهاد آدمي دو قسم تمايل به قضاء حكيمانه الهي آفريده شده است: يك قسم خواهش‌هاي غريزي و انگيزه‌هاي شهوي است كه مشترك بين انسان و حيوان است و قسم ديگر تمايلات عاليه انساني است كه به بشر اختصاص دارد مانند فطرت توحيد، علاقه بشر به شرافت و عزت نفس، ميل به عدل و انصاف، خواهش وفاي به عهد و اداي امانت، تمايل به عفو و احسان و نظاير آنها. ارضاي غرايز و تمايلات طبيعي مایه ادامه زندگي و جلب لذت و تامين خوشبختي مادي است و احياي تمايلات عاليه انساني باعث تكامل روح و تعالي روان و نيل به سعادت معنوي است. هر انساني مي‌تواند از دو راه يكي را برگزيند. يا احياي تمايلات عاليه و زندگي انساني و يا آزادي بي قيد و شرط غرايز و حيات حيواني. به عبارت ديگر يا آدمي مسخر و مطيع شهوات خود باشد يا شهوات را مطيع و

مسخر عقل و انسانیت خویش سازد. آنان که آزادی غرایز را انتخاب می‌کنند و پیرو بی‌قید و شرط شهوات خود می‌شوند نه تنها از سجایای انسانی و سعادت واقعی محرومند بلکه در نظر اولیای گرامی اسلام با این عمل به بدترین اسارت‌ها و پست‌ترین بردگی‌ها تن داده‌اند. نتیجه بحث آنکه نسل جوان گرچه به طبع جوانی خواهان آزادی افراطی است ولی موانع طبیعی، تضاد غرایز، مقررات اجتماعی و تعالی روان عواملی هستند که آزادی ما را محدود می‌نمایند و قسمتی از تمایلاتمان را سرکوب می‌کنند. جوانان به ضرورت عقلی و دینی موظفند از آزادی تند و به حساب چشم بپوشند، غرایز و خواهش‌های نفسانی خویش را تعدیل کنند و هر يك را در جای خود و در حدود عقل و مصلحت اعمال نمایند تا در زندگی کامیاب شوند و به خوشبختی و سعادت انسانی نایل گردند.

منابع :

noorportal.net